

با اجازه مافوقترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی
کتاب گلهای راهنمایی جلد دوم

حل مسئله مشکل کثرت و وحدت

در جستجوی حقیقت

جوینده ای سرگردان در دریای حیرت غرق و به هر گیاهی متشبه می گردد و سر به این سوی و آن سوی می گرداند شاید حقیقت را در میان این همه سخنان متضاد که در طی دهها قرن از متفکران بشریت ارائه شده ولی روح را سیراب نمی کند بدست آورد. بیچاره و حیران از این سوی به آن سوی می شتابد. در پی گمشده خود به هر کوی و برزن سری می زند و هر جا دری باز می بیند از روی الجاء و اجبار به آنجا پناه می برد شاید گمشده خود را آنجا بیابد.

به کجا چنگ بزنیم

این جستجو و تکاپو او را بیچاره کرده نمی داند چه کند. در حالی که در میان حیرت دست و پا می زند، با یک دست به آنجا چنگ می اندازد و با دست دیگر دامن مدعی دیگری را می گیرد و با یک پا می خواهد خود را از سقوط در گرداب گمراهی برهاند و با پای دیگر محکم خود را نگاه می دارد که رشته او با حقایق پاره نگردد. ای وای این بیچاره سرگردان که گناهی جز طلب معرفت و جستجوی حقایق ندارد در چه حالی دچار و به چه حیرتی گرفتار است.

عطش معرفت

پس از مدتها سرگردانی در بیابان خشک و بی آب و علف در حالی که از تشنگی نزدیک است هلاک شود از دور منظره ای زیبا و پر سبزه و آب در نظرش جلوه می کند دوان دوان به سوی او می رود ولی می بیند سرابی بیش نبود. این بار از سوی دیگر کسی او را می خواند و بدان توجه می کند، اندکی آب در اختیار می گذارد لبی از آن تر می نماید ولی می بیند نتیجه آن هم جز افزایش تشنگی چیزی نیست.

این است حالت کسانی که برای کشف حقایق به این سوی و آن سوی می روند، زمانی به نوشته حکما و فلاسفه متوسل می شوند و زمانی به کتب ادیان مختلف پناه می برند و گاهی به مکتب ها و مسالک گوناگون روی می آورند. در اینجا اجازه دهید حالت چنین کسی را مختصراً تشریح می کنیم.

کثرت و وحدت

در شرح و تفسیر حکما و فلاسفه این طور خوانده می شود که موجودات عالم مظاهر کثرت هستند یعنی وجود واحد پروردگار که در مخلوقات تظاهر نموده صورت کثرت پیدا کرده است. این همه رنگ ها و اشکال، تحولات و اندازه ها و فرم های مختلف که در عالم می بینیم چیزی جز کثرت یعنی تکثیر وحدت نیست. برای این که اشخاص غیر آشنا به این فکر تا حدی آشنا بشوند مثالی می زنم که یک کلیشه در

چاپخانه واحد است ولی ممکن است به صورت میلیونها نسخه در آید که نسبت به آن کلیشه واحد، کثرت است.

با همین حرف الفبا که یک مجموعه واحدی است میلیونها بلکه میلیاردها ترکیبات گوناگون از آن به وجود می آید که نسبت به وحدت آن کثرت است. یا تصویر شخصی که در صدها آئینه مختلف به صورتها و رنگهای مختلف منعکس شود. البته اینها تشبیهی بیش نیست ولی منظور از کثرت در نظر حکما آن است که ذات واحد الهی در مخلوقات تجلی کرده و صورتهای گوناگون بی شمار یافته است و کثرت به معنی زیادی، در مقابل وحدت به معنی یگانگی است.

آیا کثرت است؟

بنابراین آن فرد سرگردان که این همه مخلوقات گوناگون را می بیند و آنها را به رنگهای مختلف و اشکال متفاوت و صورتهای متنوع می نگرد ناچار فریاد می زند: کثرت است.

نه چنین نیست

اما ندای فکر و حقیقت به او نهیب می زند: «نه این طور نیست. اینها در ظاهر چنین به نظر می رسند و در ظاهر مختلف و در باطن یکی هستند. اختلافی که در آنها می بینی اختلاف واقعی نیست زیرا عناصر در همه یکی است، اتم در همه یکی است، روح در همه یکی است، در یک فضا شناورند، از یک نوع عناصر ساخته شده اند و یک رشته قوانین واحد بر آنها حکومت می کند. اختلاف شکل آنها دلیل اختلافشان نیست چنان که از خمیر واحدی می توان اشکال گوناگون ساخت. اختلاف رنگ آنها دلیل اختلافشان نیست زیرا نور سفید را که بر منشور بتابانی رنگ های مختلف نشان می دهد. پس همه یکی هستند و همه ابواب جمع من می باشند.»

جویای حق وقتی که این حقایق را می شنود آنها را با فکر می سنجد و به حقیقت آن واقف می شود. می گوید: «بسیار خوب قبول کردم. وحدت است و جز وحدت نیست». هیچ چیز جز او وجود ندارد. حالا که من در کثرت گیجم وحدت فکرم را قانع کرد و قبول کردم که همه با هم یکی هستیم و این درست است و تو واحدی.

هر چه هست یکی است

این مطلب تصدیق می شود و ندائی به گوش عقل می رسد که هر چه هست یکی است و آنچه در عالم به نظر می رسد از من و برای من و جزء خود من است. آنگاه شخص جویای حق می گوید: «حالا که چنین است پس کار تمام شد و تو واحدی و عین وحدتی و دیگر مطلبی در بین نیست». جواب می رسد: «نه این طور نیست. مطلب تمام نشده. این روح متصل یک پارچه تفکیک ناپذیر که از امر من است وقتی وظایف گوناگون پیدا می کند و گرداننده میلیاردها میلیارد کهکشانشها و افلاک و کرات و مخلوقات و موجودات و اشیاء می گردد از من جدا است و اگر جدا نباشد نمی تواند کار مستقل انجام دهد و قضیه شلوغ می گردد».

کدام است

آن وقت شخص طالب حقیقت گیج و مبهوت شده می گوید: «نمی دانم چه بگویم. می گویم کثرت است جواب می رسد وحدت است. می گویم وحدت است جواب می آید نه روح جدا است. پس معلوم می شود که یکی نیستی دو هستی.

منظور او از این سخن همین مظاهر مختلفه ای است که به صورت مثبت منفی روح و جسم و شب و روز و بالا و پایین و زیر و رو و خیر و شر و رحمن و شیطان و نیک و بد و غیره جلوه می کند که به صورت زوج است و همانطور که در قرآن می فرماید همه اشیاء عالم به صورت زوج خلق شده است (و خلقنا من کلی شیئی زوجین - الذاریات 49) معلوم می شود که حقیقت این است که همه چیز دو تا است و نمی توان به توحید قائل شد بلکه باید همه را دو تا دانست.

باطن امر چیست

آن وقت جواب می رسد: «این ظاهر امر است و برای گردش عالم است و الا باطن همه یکی است و اختلافی در بین نیست. برق همان برق است که برای کار کردن به صورت مثبت و منفی جلوه می کند. شب و روز مظاهر مختلف کم و زیادی نور است. روح و جسم هر دو از خدا است، زیر و رو بالا و پایین همه نسبی است و قابل تغییر. بنابراین اسم گذاری بیش نیست، خیر و شر اسم گذاری است و جز خیر چیزی در بین نیست. شیطان و رحمان هم تعبیر است و الا همه قدرت در دست اوست و نیک و بد هم نسبی است زیرا قطعیت ندارد و قابل تغییر است. کشتن عمل بدی قلمداد می شود اما در میدان جنگ توسط یک سرباز شجاع عمل ممدوح و در زمان صلح توسط قاضی محکمه که حکم قتل می دهد و جلاد که آن را اجرا می کند کاری صحیح و بجا تلقی می گردد همه چیز این طور است: پس همه چیز نسبی است. حالا که چنین است آنچه دوئی بنظر می رسد جز ظاهر نیست و حقیقت وحدت است و خدا یکی و عالم هم از او جدا نتواند بودن. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

گفتم: کثرت، گفت: که جمع مرا	گفتم: وحدت گفت: یکی هست مرا
گفتم: تو یکی، گفت: که روح است جدا	گفتم: که دوئی گفت: یکی هست خدا